

آیا خدا در اخلاق نقشی دارد؟ نقدی بر ریچارد سوئینبرن

ایمان عباس نژاد *

DOI: 10.22096/ek.2026.2083765.1617

[تاریخ دریافت: ۱۴۰۴/۱۱/۰۸ تاریخ پذیرش: ۱۴۰۴/۱۱/۱۹]

چکیده

سوئینبرن در بحث از ربط و نسبت اخلاق با دین (خدا) می‌کوشد موضع میانه‌ای اتخاذ کند. او پس از توضیحاتی درباره دیدگاهش در خصوص سرشت احکام اخلاقی، معتقد است واقعیات اخلاقی به دو قسم ضروری و ممکن تقسیم می‌شوند. خدا در واقعیات ضروری اخلاق نقشی ندارد، اما در واقعیات ممکن اخلاق نقش آفرین است. همچنین به نظر می‌رسد او دو نقش دیگر نیز برای خدا در اخلاق قائل است: تغییر وضعیت برخی از احکام اخلاقی، و نقش آفرینی در فهم واقعیات ضروری اخلاق. در این مقاله نشان می‌دهم سوئینبرن در باز کردن پای خدا در اخلاق ناکام است و هر سه نقشی که برای خدا در اخلاق ذکر می‌کند نادرست است. اگر مقدمات او درست باشد، نتیجه این خواهد بود که خدا در زندگی خداپاوران نقش آفرین است، اما نشان نمی‌دهد خدا در اخلاق نقشی جدی و خاص ایفا می‌کند. در پایان، نشان می‌دهم دیدگاه سوئینبرن در باب نقش خدا در اخلاق، حتی اگر درست باشد، نه در زندگی خداپاوران تأثیری دارد و نه در زندگی خدااناباوران.

واژگان کلیدی: ریچارد سوئینبرن؛ دین و اخلاق؛ واقعیات اخلاقی ضروری؛ واقعیات اخلاقی ممکن؛ خدااناباوری.

مقدمه

بحث بر سر مسئله دین و اخلاق بسیار پرسابقه است. شاید یکی از قدیمی‌ترین و مؤثرترین بحث‌ها درباره این موضوع در محاوره اوئیرون افلاطون آمده است که سقراط با پرسشی زیرکانه این بحث را مطرح می‌کند و از آن زمان تا کنون نوشته‌های بسیاری درباره آن پرسش سقراط و دیگر ابعاد مسئله دین و اخلاق منتشر شده است. بحث دین و اخلاق را در سطوح و با دسته‌بندی‌های مختلف می‌توان مطرح کرد. در یکی از این دسته‌بندی‌ها می‌توان از دو سطح در بحث سخن گفت: (۱) وابستگی یا استقلال؛ (۲) سازگاری یا تنش. اغلب بحث‌ها تا کنون (مخصوصاً در زبان فارسی) ناظر به سطح اول یعنی وابستگی یا استقلال بوده است.^۱ اینکه آیا اخلاق مبتنی بر دین است و این ابتننا از چه نوعی است یکی از پرسش‌های مهم این سطح از بحث است. اما می‌توان مسئله دین و اخلاق را در سطح سازگاری یا تنش هم مطرح کرد. اخیراً برخی کوشیده‌اند نشان دهند دین‌داری به انحصار مختلف با اخلاقی بودن ناسازگار است و بین دین و اخلاق تنش وجود دارد.^۲

ریچارد سوئینبرن از فیلسوفان خداباوری است که همواره در آثارش دغدغه مسائل مربوط به دین و خدا به چشم می‌خورد. از مهم‌ترین آثار او می‌توان به کتاب انسجام خداباوری^۳ وجود خدا^۴، ایمان و عقل^۵ و مفهوم معجزه^۶ لذا بررسی دیدگاه چنین فیلسوفی که مهم‌ترین دغدغه‌اش خدا و خداباوری است، در باب رابطه خدا و اخلاق اهمیت ویژه‌ای دارد. موضوع این مقاله توضیح و نقد دیدگاه سوئینبرن درباره نقش خدا در اخلاق است که در سطح نخست از بحث از دین و اخلاق (یعنی وابستگی یا استقلال) جای می‌گیرد. تا کنون در زبان فارسی برخی از کتاب‌ها و مقالات سوئینبرن ترجمه شده و همچنین مقالاتی نقادانه در باب آرای او نگاشته شده است. با این حال، در باب دیدگاه خاص سوئینبرن درباره رابطه دین و اخلاق به جز مقاله «امر الهی و الزام‌های اخلاق؛ بررسی و نقد رابطه دین و اخلاق از نگاه ریچارد سوئینبرن»^۷ نوشته دیگری نیافتیم و مقاله حاضر با مقاله مذکور از جهات گوناگون متفاوت است.

۱. هری گنسلر، اخلاق و دین، ترجمه ایمان عباس‌نژاد (نشر کرگدن، ۱۴۰۲).

۲. سید محسن اسلامی، «وجه دیگر مسئله دین و اخلاق: از وابستگی تا تنش»، در دست انتشار (۱۴۰۴).

3. R. G. Swinburne, *The Coherence of Theism*. Oxford University Press, 1977.

4. R. G. Swinburne, *The Existence of God*. Oxford University Press, 2004.

5. R. G. Swinburne, *Faith and Reason*. Oxford University Press, 1981.

6. R. G. Swinburne, *The Concept of Miracle*. Macmillan, 1968.

۷. ام‌البنین طاعتی جلیسه و میثم مولایی، «امر الهی و الزام اخلاقی؛ بررسی و نقد رابطه دین و اخلاق از نگاه ریچارد سوئینبرن»، اخلاق‌پژوهی، شماره ۶ (۱۳۹۹): ۱۱۹-۱۴۳.

آنچه در ادامه می‌آید از این قرار است: در بخش ۱ دیدگاه سوئینبرن را در باب ماهیت گزاره‌های اخلاقی توضیح می‌دهم. دانستن دیدگاه او در باب ماهیت گزاره‌های اخلاقی در فهم نظرش در باب دین و اخلاق ضروری است. در بخش دوم نقش‌آفرینی‌های خدا در اخلاق از دیدگاه سوئینبرن را توضیح می‌دهم. در این بخش مشخص می‌شود که از نظر سوئینبرن، خدا سه نقش در اخلاق ایفا می‌کند: نقش‌آفرینی در حقایق امکانی اخلاقی؛ تغییر وضعیت برخی احکام اخلاقی؛ نقش‌آفرینی در فهم واقعیات ضروری اخلاق. در بخش سوم هر کدام از این نقش‌آفرینی‌ها را نقد خواهم کرد.

۱. دیدگاه سوئینبرن درباره ماهیت گزاره‌های اخلاقی

برای تقریر دیدگاه سوئینبرن درباره نقش خدا در اخلاق نخست باید نظریه مختار او در ماهیت گزاره‌های اخلاقی را بدانیم. دو دیدگاه درباره سرشت گزاره‌های اخلاقی وجود دارد:^۸

۱. عینیت‌گرایی (Objectivism): درستی و نادرستی امور، واقعیتی (Fact) در جهان هستند.

۲. ذهنیت‌گرایی (Subjectivism): درستی و نادرستی امور واقعیتی در جهان نیستند، بلکه صرفاً ابراز ستایش یا نکوهش یا چیزهایی از این قبیل هستند.

سوئینبرن در این مسئله موضع نخست را برمی‌گزیند و دلایل له ذهنیت‌گرایی را مفصل رد می‌کند.^۹ عینیت‌گرایی در اخلاق نیز به دو صورت ممکن است:

۱. طبیعت‌گرایی (Naturalism): داشتن برخی از صفات طبیعی باعث اتصاف برخی از صفات اخلاقی می‌شود.

۲. ناطبیعت‌گرایی (Anti-naturalism): صفات اخلاقی منطقیاً با صفات طبیعی اشیاء فرق دارند. منظور از صفات طبیعی چیزهایی مثل «مدور بودن»، «زرد بودن»، «دردآور بودن» یا «شادی‌آور بودن» است. صفات اخلاقی نیز در این بحث همان محمولات اخلاقی نظیر «درستی»، «نادرستی»، «خوبی» و «بدی» هستند. یکی از نظریات ناطبیعت‌گرا در اخلاق شهودگرایی است. سوئینبرن مهم‌ترین مشکل ناطبیعت‌گرایی را ناکامی در حل مسئله ابتنا^{۱۰} می‌داند و از این رو در این نزاع، طبیعت‌گرایی را برمی‌گزیند.

۸. ممکن است در تعریف این دیدگاه‌ها اختلاف باشد؛ در اینجا بیان سوئینبرن از این مواضع را مطرح می‌کنم.

9. R. G. Swinburne, "The Objectivity of Morality," *Philosophy* 51, No. 195 (1976): 5.

۱۰. Supervenience. به نظر سوئینبرن طبیعت‌گرایی می‌تواند ابتنا را به خوبی توضیح دهد: صفات اخلاقی مبتنی (مترتب) هستند بر صفات نااخلاقی (nonmoral).

R. G. Swinburne, "What Difference Does God Make to Morality?," In *Is Goodness without God Good Enough? A Debate on Faith, Secularism, and Ethics*, Edited by Robert K. Garcia and Nathan L. King (Rowman & Littlefield Publishers, 2009).

طبیعت‌گرایی نیز به دو شیوه ممکن است:

۱. داشتن صفات اخلاقی صرفاً همان داشتن صفت طبیعی است؛ یعنی کار درست دقیقاً کاری است که مثلاً بیشترین شادی را برای بیشترین افراد پدید می‌آورد. بر این اساس «درستی» و «نادرستی» صرفاً یعنی داشتن فلان صفت طبیعی.

۲. صفات اخلاقی با صفات طبیعی یکی نیستند، با این حال، داشتن صفتی طبیعی به نوعی در پدید آمدن صفتی اخلاقی دخیل است.

سوئینبرن در این مسئله جانب قسم دوم را می‌گیرد.^{۱۱} بنابراین دیدگاه او درباره ماهیت گزاره‌های اخلاقی از این قرار است:

• گزاره‌های اخلاقی واقعیاتی عینی هستند. با اینکه صفات اخلاقی با صفات طبیعی یکی نیستند، اما داشتن وصفی طبیعی به نوعی در پدید آمدن وصفی اخلاقی مؤثر است.

۲. نقش‌های خدا در اخلاق

سوئینبرن می‌کوشد چند نقش برای خدا در اخلاق در نظر بگیرد. بر اساس نظریه امر الهی که درستی و نادرستی اخلاقی را وابسته به امر خدا می‌داند، نقش خدا در اخلاق بسیار پررنگ است. با این حال نظریه امر الهی با مسائلی مواجه است که باعث شده سوئینبرن سمت آن نرود. به نظر می‌رسد باید پذیرفت که خداناباوران هم می‌توانند اخلاقی باشند، و هر نظریه‌ای که نتواند این واقعیت را قبول کند مردود خواهد بود. لذا سوئینبرن نیز می‌کوشد به نحوی برای خدا در اخلاق جا باز کند که امکان اخلاقی زیستن خداناباوران نفی نشود. او معتقد است حد وسط موضع ویلیام کریگ (William Lane Craig) و پائول کرتز (Paul Kurtz) را دارد:

به خلاف کریگ، من استدلال خواهم کرد که وجود و افعال خداوند تأثیری در وجود حقایق اخلاقی ندارند. اما در تقابل با پائول کرتز نیز استدلال خواهم کرد وجود و افعال خدا در محتوای اخلاق، جدی بودن آن و معرفت ما از اخلاق تفاوت ایجاد می‌کند.^{۱۲}

البته باید توجه داشت که خود کریگ نیز نمی‌گوید اخلاق به نحوی به خدا وابسته است که ممکن نیست خداناباوران اخلاقی باشند. در واقع این دیدگاه به قدری افراطی است که کریگ هم

11. Swinburne, "The Objectivity of Morality," 8.

12. Swinburne, "What Difference Does God Make to Morality?," 151.

آیا خدا در اخلاق نقشی دارد؟ نقدی بر ریچارد سوئینبرن / عباس نژاد ۵۳

از آن حذر می‌کند. کریگ تصریح می‌کند که به نظر او وجود خدا برای بنیان اخلاق ضروری است و نه معرفت به وجود خدا. او در مناظره‌ای که در همین موضوع با کرتز دارد می‌گوید:

ما در این مناظره پذیرفته‌ایم که باور به خدا برای داشتن زندگی اخلاقی ضروری نیست. اما استدلال من این است که بدون وجود خدا هیچ ارزش اخلاقی، وظیفه اخلاقی یا مسئولیت‌پذیری ای در معنای عینی کلمه وجود نخواهد داشت.^{۱۳}

موضع سوئینبرن در این موضوع از کریگ رقیق‌تر است، اما می‌کوشد به چند نحو جایی برای خدا در اخلاق باز کند. در ادامه هرکدام از نقش‌آفرینی‌های خدا در اخلاق از دیدگاه سوئینبرن را بررسی خواهیم کرد.

۲-۱. نقش‌آفرینی در حقایق امکانی اخلاقی

سوئینبرن صدق‌ها یا حقایق اخلاقی را به دو دسته ضروری (Necessary Moral Truths) و ممکن (Contingent Moral Truths) تقسیم می‌کند. پیش‌تر طبیعت‌گرایی مدنظر سوئینبرن بیان شد و این بحث را نیز باید با در نظر گرفتن دیدگاه سوئینبرن درباره ماهیت گزاره‌های اخلاقی دید. در نظر او، هر صفت اخلاقی به نحوی مبتنی بر صفتی نااخلاقی است. از این رو، ممکن نیست دو جهان ممکن W_1 و W داشته باشیم که صفات نااخلاقی یکسان دارند، ولی در یکی از این جهان‌ها قتل اخلاقاً درست باشد و در دیگری نادرست. اگر صفات نااخلاقی (طبیعی) در دو جهان ممکن یکسان باشد، حتماً صفات اخلاقی امور نیز در این دو جهان ممکن یکسان است.^{۱۴} از نظر او روش تعیین حکم اخلاقی کارها همان تعادل تأملی (Reflective equilibrium) جان رالز است. با به‌کارگیری این روش و رسیدن به الگوواره‌ها (Paradigm cases) به اصول اخلاقی کلی می‌رسیم.^{۱۵} با این روش مثلاً به اصولی می‌رسیم نظیر عمل به وعده اخلاقاً الزامی است یا کشتن دیگری برای تفریح اخلاقاً ممنوع است. اگر کسی بگوید چرا کشتن نادرست است پاسخ می‌دهیم فلان نمونه صرفاً از آن‌رو که مصداقی از کشتن است نادرست است. او این دسته از اصول کلی را واقعیات اخلاقی ضروری می‌نامد.

اما دسته دیگری از واقعیات اخلاقی نیز وجود دارند که واقعیات اخلاقی ممکن نامیده می‌شوند. او برای نشان دادن فرق این دو دسته چند مثال می‌زند:

13. Paul Kurtz, & William Lane Craig, "The Kurtz/Craig Debate: Is Goodness without God Good Enough?", In *Is Goodness without God Good Enough? A Debate on Faith, Secularism, and Ethics*, Edited by Robert K. Garcia and Nathan L. King (Rowman & Littlefield Publishers, 2009), 36.

14. Swinburne, "What Difference Does God Make to Morality?", 151.

15. Swinburne, "What Difference Does God Make to Morality?", 154.

- «غذا دادن به گرسنگان خوب است» واقعیت اخلاقی ضروری است، اما اگر تلویزیون بگوید مردم در آفریقا در حال جان دادن به خاطر گرسنگی هستند، گزاره «غذا دادن به آفریقایی‌ها خوب است» از واقعیات اخلاقی ضروری نیست، بلکه چون ممکن است من به گواهی تلویزیون درباره گرسنه بودن آفریقایی‌ها شک داشته باشم یا اینکه اصلاً آنها گرسنه نباشند، این گزاره (در صورت درستی) واقعیت امکانی است.^{۱۶}

- «غذا دادن به گرسنگان خوب است» واقعیت اخلاقی ضروری است، اما اینکه کار دیروز من که به فلان پیرمرد غذا دادم درست بود واقعیت اخلاقی امکانی است.

واقعیات امکانی صدقشان وابسته به دو چیز است: (۱) حقیقت امکانی نااخلاقی (در مثال دوم اینکه به فلانی غذا دادم مصداق غذا دادن به گرسنه است) و (۲) حقیقت اخلاقی ضروری (هر نوع غذا دادن به گرسنگان خوب است).^{۱۷}

تا اینجا مراد سوئینبرن از واقعیات اخلاقی ضروری و ممکن را توضیح دادیم. او معتقد است خدا باوران و خداناباوران هر دو در واقعیات اخلاقی ضروری فهم مشترکی دارند. این واقعیات ثابت و جهان‌شمول هستند و بودن یا نبودن خدا هیچ تأثیری در وضع آنها ندارد. در واقع اگر خدا وجود داشته باشد، هیچ تفاوتی در حقایق اخلاقی ضروری نمی‌تواند ایجاد کند.

اما او می‌خواهد در حقایق اخلاقی ممکن برای خدا نقشی در نظر بگیرد. هر چند در نوشته هایش تفکیک آشکاری ندارد، به نظر می‌رسد به دو شیوه برای خدا در حقایق اخلاقی ممکن نقش در نظر می‌گیرد.

۱-۲. تغییر قوانین جهان

فرض کنید حکم اعدام از نظر اخلاقی خوب است چون به کاهش جرم کمک می‌کند. همچنین فرض کنید یگانه عامل مؤثر در تعیین حکم اخلاقی اعدام همین خاصیت بازدارندگی از وقوع جرم باشد. در این صورت، خوب بودن حکم اعدام واقعیت اخلاقی ممکن است نه ضروری، زیرا از دو چیز تشکیل شده است: (۱) این کار مشخص (اعدام) به کاهش جرم کمک می‌کند (واقعیتی ممکن)، (۲) هر چیزی که به کاهش جرم کمک کند خوب است (حکم اخلاقی ضروری). سوئینبرن می‌گوید خدا در واقعیات اخلاقی ممکن نقش آفرین است. اما چگونه؟ به نظر او خدا در احکام ضروری اخلاق هیچ تغییری نمی‌تواند ایجاد کند. پس تنها راه باقی‌مانده تأثیرگذاری در آن واقعیت ممکن است؛ به این

16. Swinburne, "What Difference Does God Make to Morality?", 154.

17. R. G. Swinburne, "God and Morality," *Think* 7, No. 20 (2008): 9.

آیا خدا در اخلاق نقشی دارد؟ نقدی بر ریچارد سوئینبرن / عباس نژاد ۵۵

نحو که می‌تواند جهان ممکن بیافریند که واقعیت ممکن متفاوتی داشته باشد. در مثال محل بحث خدا می‌تواند جهانی بیافریند که اعدام در آن جهان و جامعه بازدارندگی ندارد. در این صورت واقعیت اخلاقی ممکن «اعدام خوب است» تغییر خواهد کرد و اعدام در آن جهان بد خواهد بود.^{۱۸}

جانانان برگ نیز چنین فهمی از نوشته‌های سوئینبرن دارد. او هنگام تفریر رأی سوئینبرن از نقش خدا در واقعیات اخلاقی ممکن از مثال پرتاب کودک از بالای ساختمان استفاده می‌کند. اینکه پرتاب کودک از بالای ساختمان به پایین اخلاقاً نادرست است، واقعیت اخلاقی ممکن است نه ضروری. خداوند می‌تواند این حکم اخلاقی ممکن را عوض کند؛ به این صورت که جهانی خلق کند که در آن قوانین فیزیک متفاوت است و پرتاب کودک از ارتفاع نه تنها سبب مرگ کودک نمی‌شود، بلکه برای او لذت هم به همراه دارد. در این جهان آن حکم اخلاقی ممکن تغییر کرده و این تغییر به واسطه وجود خداست.^{۱۹ و ۲۰}

۲-۱-۲. تبعیت از خدا به دلیل وجوب اخلاقی شکر منعم

سوئینبرن گاهی می‌کوشد از راه دیگری پای خدا را در واقعیات اخلاقی ممکن باز کند. گذشت که از نظر او، خدا نمی‌تواند هیچ تغییری در احکام ضروری اخلاق ایجاد کند. یکی از راه‌های نقش‌آفرینی خدا در احکام امکانی اخلاق در بخش پیش مطرح شد. اینک دومین راه تأثیرگذاری خدا در احکام امکانی.

از نظر او یکی از حقایق ضروری اخلاق وجوب شکر منعم است. اخلاق حکم می‌کند که اگر کسی به ما نعمتی داد و لطفی کرد او را محترم بشماریم؛ از این رو احترام به پدر و مادری که ما را پرورش داده‌اند اخلاقاً واجب است. لذا والدین نیز حق دارند تکالیفی را بر دوش فرزند بگذارند از آن نظر که والد هستند و حقی بر گردن فرزند دارند. اصل «وجوب شکر منعم» از احکام ضروری اخلاق است. اگر خدا وجود داشته باشد، خدایی بسیار خیرخواه است که آغاز و بقای همه موجودات وابسته به اوست. طبیعتاً اگر خدا وجود داشته باشد تبعیت از خدا نیز یک حکم اخلاقی ممکن خواهد بود. در واقع یک اصل اخلاقی ضروری داریم به نام «وجوب شکر منعم»، و اگر خدا وجود داشته باشد (که به معنایی واقعیت امکانی است)^{۲۱} یک حکم اخلاقی امکانی خواهیم

18. Swinburne, "God and Morality," 10.

19. Jonathan Berg, "How Could Ethics Depend on Religion?," In *A Companion to Ethics*, Edited by Peter Singer, Vol. 4, Iss. 3 (Blackwell. Christian Philosophers, 1991), 528-529.

۲۰. این نوشته جانانان برگ را محسن جوادی با عنوان «بی‌ریزی اخلاق بر مبنای دین» به فارسی ترجمه کرده است.

جانانان برگ، «بی‌ریزی اخلاق بر مبنای دین»، ترجمه محسن جوادی، نقد و نظر ۴، شماره ۱۳-۱۴ (۱۳۷۶): ۲۰۴-۲۱۸.

۲۱. او توجه دارد که به نظر مؤمنان خدا موجودی واجب‌الوجود و دارای ضرورت است. در اینجا امکان داشتن وجود خدا صرفاً امکان منطقی است، یعنی نه فرض وجودش به تناقض می‌انجامد و نه فرض عدمش.

Swinburne, "What Difference Does God Make to Morality?," 156.

داشت به نام وجوب تبعیت از فرمان‌های خدا.^{۲۲} در این صورت خدا می‌تواند فرمان‌هایی صادر کند که تبعیت از آن اخلاقاً برای ما واجب باشد، به شرطی که این فرمان‌ها با احکام ضروری اخلاق تعارض نداشته باشند.^{۲۳}

دوراهی معروف اوتیفرون را در نظر بگیرید: آیا خدا به کارهای خوب امر می‌کند، از آن‌رو که خوب هستند، یا چون خدا به آن کارها امر می‌کند، آن کارها خوب هستند؟ متفکران پاسخ‌های مختلفی به این دوراهی داده‌اند. برخی جانب حالت اول را گرفته‌اند و اخلاق را مستقل از خدا دانسته‌اند و برخی جانب حالت دوم و اخلاق را تماماً وابسته به خدا. سوئینبرن با توجه به تمایز حقایق اخلاقی ممکن و ضروری می‌خواهد قائل به تفصیل شود. به نظر او:

درباره احکام ضروری اخلاق می‌گوییم این‌ها درست هستند، صرف نظر از اینکه خدا به آن‌ها امر کرده باشد یا نه، اما درباره احکام امکانی اخلاق می‌گوییم درستی این‌ها به دلیل امر خدا به آن‌هاست.^{۲۴}

۲-۲. تغییر وضعیت برخی احکام اخلاقی

۲-۲-۱. تبدیل فراوظیفه به وظیفه

از لابه‌لای نوشته‌های سوئینبرن به نظر می‌رسد خدا افزون بر نقش‌آفرینی در واقعیات امکانی اخلاق به دو نحوی که گفته شد، نقش دیگری هم در اخلاق ایفا می‌کند. احکام اخلاقی نیز مانند احکام شرعی به پنج دسته تقسیم می‌شوند: الزامی (واجب)، فراوظیفه (مستحب)،^{۲۵} اخلاقاً خنثی (مباح)، فرووظیفه (مکروه)^{۲۶} و ممنوع (حرام). به نظر او، برخی کارهایی که

22. Swinburne, "What Difference Does God Make to Morality?", 155-156.

۲۳. سوئینبرن به نفع لزوم تبعیت از خدا و پرستش خدا از استدلال از راه سپاس‌گزاری یا شکر منعم استفاده می‌کند. با این حال، ارزیابی این استدلال بسیار وابسته است به دیدگاهی که در باب سپاس‌گزاری اتخاذ می‌کنیم و این موضوع و پیچیدگی‌های آن خارج از موضوع مقاله حاضر است. برای دیدن موفق بودن استدلال سپاس‌گزاری به نفع لزوم تبعیت از خدا.

Iman Abbasnejad, "al-Ghazālī's Account of Prepositional Gratitude," Forthcoming, 2026.

24. Swinburne, "What Difference Does God Make to Morality?", 157.

۲۵. برای دیدن چرایی فراوظیفه به‌عنوان یکی از احکام اخلاقی.

اسلامی، «وجه دیگر مسئله دین و اخلاق: از وابستگی تا تنش».

۲۶. سوئینبرن برای فرووظیفه (اخلاقاً مکروه) از تعبیر *infravetatory* استفاده می‌کند. جولیا درایور این قسم فعل مکروه را *Suberogatory* می‌نامد و در مقاله‌ای مستقل نشان می‌دهد چگونه توجه به این قسم از افعال اخلاقی می‌تواند مسائلی را در اخلاق حل کند.

Julia Driver, "The suberogatory," *Australasian Journal of Philosophy* 70, No. 3 (1992): 286-295

درایور اشاره می‌کند که این تقسیم‌بندی پنج‌گانه که امروزه در اخلاق استفاده می‌شود در فقه و نظام اخلاق اسلامی سابقه داشته است.

Driver, "The suberogatory," 286.

در این مقاله واژه‌های الزامی و واجب، فرووظیفه و مکروه، اخلاقاً خنثی و مباح، فراوظیفه و مستحب، ممنوع و حرام مترادف با هم استفاده شده است.

آیا خدا در اخلاق نقشی دارد؟ نقدی بر ریچارد سونینبرن / عباس نژاد ۵۷

اخلاق با روش تعادل تأملی به فراوظیفه بودن آنها رسیده است، یعنی کاری که انجام دادنش ستایش اخلاقی در پی دارد و انجام ندادنش نکوهش اخلاقی نخواهد داشت، با حکم خدا به وظیفه الزامی تبدیل می‌شود. در واقع یکی از کارکردهای خدا در اخلاق الزامی کردن فراوظیفه‌هاست. افزون بر آن، چیزهایی که اخلاقاً الزامی است با فرمان خدا دارای الزام بیشتری می‌شود:

خدا با فرمان‌هایش کمک کردن به دیگران را به طرق مختلف وظیفه همه ما قرار می‌دهد. او به بسیاری از افراد امر می‌کند در پی انجام دادن رسالت‌های پر مطالبه‌ای باشند. چیزی که بدون در نظر گرفتن خدا فراوظیفه بود، اغلب با حضور خدا وظیفه می‌شود، و چیزی که الزامی بود، الزام بیشتری می‌یابد.^{۲۷}

۲-۲-۲. تبدیل مباح به ممنوع

از مثال‌های سونینبرن فهمیده می‌شود که او معتقد است خدا در تغییر وضعیت احکام می‌تواند، کار مباح را ممنوع کند. او خدا را با پدر و مادر شبیه می‌داند و معتقد است همان‌طور که پدر و مادر حق دارند فراوظیفه را وظیفه کنند یا مباح را ممنوع، خدا به طریق اولی حق چنین کارهایی را دارد. او درباره تبدیل مباح به ممنوع، طلاق را مثال می‌زند. اخلاق می‌گوید طلاق گرفتن مباح است و طرفین حق دارند بر اساس توافق یا شروط عقد طلاق بگیرند. اما خدا این حکم اخلاقاً مباح را به ممنوع تبدیل کرده است. خدای مسیحیت طلاق را، جز هنگام خیانت یکی از طرفین به پیمان زناشویی، ممنوع کرده است.^{۲۸}

۲-۲-۳. تبدیل مکروه به ممنوع

علی‌الاصول سونینبرن باید معتقد باشد خدا می‌تواند هر تغییر وضعیتی در احکام اخلاق ایجاد کند به جز دو چیز: (۱) نمی‌تواند واجب اخلاقی را از واجب بودن ساقط کند، (۲) نمی‌تواند حرام اخلاقی را از حرام بودن بیندازد. سونینبرن به یکی دیگر از این تغییر وضعیت‌ها اشاره کرده است. خدا می‌تواند کار مکروه را به ممنوع تبدیل کند: «فرمان خدا به ممنوع کردن چیزی باعث می‌شود کاری که پیش‌تر مکروه یا مباح بوده است، اکنون به نحو امکانی نادرست باشد».^{۲۹}

27. Swinburne, "What Difference Does God Make to Morality?", 158.

28. Swinburne, "What Difference Does God Make to Morality?", 161-162.

29. Swinburne, "God and Morality"; R. G. Swinburne, "How God Makes Life a Lot More Meaningful", In *God and Meaning: New Essays*, Edited by Joshua W. Seachris and Stewart Goetz (Bloomsbury Academic, 2016), 156.

۲-۳. نقش آفرینی در فهم واقعیات ضروری اخلاقی

سوئینبرن صراحتاً می‌گوید خدا در واقعیات ضروری اخلاق نقشی ندارد و نمی‌تواند کاری را که اخلاقاً الزامی است ممنوع کند یا کار اخلاقاً ممنوع را واجب گرداند. او معتقد است همان‌طور که پدر و مادر حق ندارند فرزندشان را ملزم به انجام دادن کار اخلاقاً ممنوع کنند، خدا نیز نمی‌تواند چنین کند.^{۳۰}

با این حال گاهی اوقات به نظر می‌رسد که می‌خواهد برای خدا در فهم واقعیات اخلاقی نیز جایی باز کند. به این صورت که بنیان این واقعیات اخلاقی ضروری مستقل از خداست، اما وحی الهی می‌تواند این واقعیات را زودتر به انسان بشناساند:

تتها نکته من این است که بدون چنین نشانه‌ای از مداخله الهی هیچ معرفتی به اینکه خدا چه اوامری صادر کرده نخواهیم داشت و معرفت ما به حقایق ضروری اخلاق، که مستقل از فرمان خدا برقرار هستند، نیز بسیار کمتر می‌بود^{۳۱}

یا در جایی دیگر می‌گوید: «و از آن رو که خداوند عالم مطلق است می‌داند که مستقل از فرمان یا توصیه او چه چیزی خوب یا الزامی است و ما چنین آگاهی‌ای نداریم [و لذا] می‌تواند ما را آگاه سازد که چه چیزهایی به این دلایل [مستقل از امر او] خوب یا الزامی هستند».^{۳۲}

به نظر می‌رسد می‌توان چنین برداشتی داشت که سوئینبرن معتقد است از دیگر خدمات خدا به اخلاق می‌توان به کمک کردن در فهم حقایق ضروری اخلاق اشاره داشت.

۳. نقد نقش‌های خدا در اخلاق

۳-۱. نقد نقش خدا در حقایق امکانی

در بین نقش‌هایی که سوئینبرن برای خدا در اخلاق قائل است مهم‌ترینش همان نقش خدا در حقایق امکانی است. گفتیم به نظر سوئینبرن خدا به دو نحو در حقایق امکانی نقش آفرینی می‌کند، هرچند خود او چنین تفکیکی ندارد.

حالت اول نقش آفرینی در حقایق امکانی از طریق تغییر قوانین جهان است. به نظر می‌رسد اگر خدا (با صفاتی که مؤمنان برای او قائل‌اند) وجود داشته باشد، امکان ساختن جهان ممکن دیگری که در آن قوانین فیزیکی متفاوت‌اند وجود دارد. شاید به همین دلیل بتوان گفت خدا در

30. Swinburne, "What Difference Does God Make to Morality?", 156.

31. Swinburne, "What Difference Does God Make to Morality?", 160.

32. Swinburne, "God and Morality," 11-12.

آیا خدا در اخلاق نقشی دارد؟ نقدی بر ریچارد سوئینبرن / عباس نژاد ۵۹

حقایق امکانی نقش دارد. اما عملاً خدا چنین نقشی در اخلاق ایفا نمی‌کند. زیرا عملاً خدا جهان فعلی را برای حیات انسان ساخته است، و عملاً قوانین طبیعی این جهان را تغییر نداده است؛ از این رو عملاً خدا چنین دخالتی نداشته است و اخلاق انسان‌ها از این جهت تغییر نکرده است.

خدا می‌توانست جهانی بیافریند که در آن پرتاب کردن کودک از ارتفاع به پایین نه تنها باعث مرگ او نشود بلکه برایش لذت‌آفرین هم باشد. در این صورت پرتاب کردن کودک از ارتفاع اخلاقاً ممنوع نبود، اما در واقع چنین نکرده است؛ لذا عملاً بودن یا نبودن خدا از این جهت تأثیری در اخلاق ندارد.

در بحث رابطه دین و اخلاق چنین ارتباط‌هایی محل بحث فیلسوفان نیست، چون اهمیت خاصی ندارد؛ مثلاً جانانان برگ می‌گوید ممکن است کسی چنین استدلال کند:

- خدا خالق جهان و خیر است و اگر خدا نبود خیری هم نبود.

- اخلاق اساساً با خیر سروکار دارد.

- بنابراین، اخلاق وابسته به خداست.^{۳۳}

یا ممکن است کسی معرفت اخلاقی را بدین شکل مبتنی بر خدا بداند:

- خدا خالق جهان و معرفت است و قوای شناختی به ما عنایت کرده است.

- معرفت اخلاقی یکی از اقسام معرفت است و با قوای شناختی ادراک می‌شود.

- بنابراین، معرفت اخلاقی وابسته به خداست.^{۳۴}

اما برگ به درستی اشاره می‌کند که چنین ابتدایی محل بحث نیست، زیرا مطلب خاصی را درباره اخلاق نشان نمی‌دهد. با این استدلال‌ها همه علوم از جمله فیزیک و شیمی و ریاضیات وابسته به خدا هستند.^{۳۵} بنابراین، به نظر می‌رسد نقشی که سوئینبرن از این نظر برای خدا در اخلاق در نظر گرفته است، اخلاق را وابسته به خدا نمی‌کند.

33. Berg, "How Could Ethics Depend on Religion?", 525.

34. Berg, "How Could Ethics Depend on Religion?", 529.

۳۵. در بحث از علم دینی یا اسلامی نیز برخی قائل به ریاضی و فیزیک اسلامی به همین معنا هستند؛ یعنی فیزیک علمی اسلامی است چون موضوع آن طبیعت است و طبیعت را خدا آفریده است یا فیزیک علم اسلامی است چون هدف از آن کشف پیچیدگی‌های آفرینش و پی بردن به قدرت خداست (گویا از میان معاصران، عبدالله جوادی آملی چنین دیدگاهی در باب علم دینی دارد).

محمد کرمی و حبیب‌الله دانش‌شهرکی، «بررسی و نقد نظریه علم دینی عبدالله جوادی آملی»، پژوهش‌های فلسفی کلامی، ۱۸، شماره ۲ (۱۳۹۵): ۱۰۷-۱۲۸.

همانطور که برگ توضیح داده است این دیدگاه مهم نیست، چون عملاً در کارکرد فیزیک تأثیری نمی‌گذارد.

اما برویم سراغ نقش آفرینی خدا در حقایق امکانی اخلاق به شیوه دومی که بیان شد. سوئینبرن در این شیوه خدا را با والدین یا دولت مقایسه می‌کند. همان‌طور که والدین از آن جهت که بر گردن فرزند حق دارند، می‌توانند تکالیفی را روی دوش فرزندان بگذارند، خدا نیز که منعم اصلی است حق دارد تکالیفی را بر دوش بندگان قرار دهد. تکیه‌گاه اصلی سوئینبرن در این بحث روی قاعده و جوب شکر منعم است. می‌توان استدلال او را چنین صورت‌بندی کرد:

- اخلاقاً باید از منعم سپاس‌گزاری کرد.
- خداوند بزرگ‌ترین منعم انسان است و آغاز و دوام حیات او به فیض خداست.
- سپاس‌گزاری از خدا یعنی اطاعت از فرمان‌های او.^{۳۶}
- بنابراین، اخلاقاً باید از فرمان‌های خدا تبعیت کرد.

ممکن است اصل قاعده و جوب شکر منعم و دلالت آن محل بحث باشد. همچنین می‌توان در اینکه سپاس‌گزاری از کسی یعنی تبعیت از همه فرمان‌های او، نیز چون و چرا کرد. اما همه این‌ها را کنار می‌گذاریم. سوئینبرن می‌خواهد بگوید اگر خدا وجود داشته باشد تکالیف اخلاقی ممکن‌پدید خواهد آمد که در صورت نبود خدا ما چنین تکالیفی نداشتیم. به‌طور مشخص می‌گویید اگر خدا نباشد ما همچنان نباید تجاوز یا خلف وعده کنیم، زیرا این‌ها از احکام ضروری اخلاق هستند. اما خدا در حقایق ممکن اخلاقی نقش آفرینی می‌کند و مثلاً «تتها امر الهی است که می‌تواند شرکت در عبادت جمعی در روز یکشنبه، و نه سه‌شنبه، را الزامی گرداند».^{۳۷}

به نظر می‌رسد بر اساس استدلال سوئینبرن یک نتیجه درست می‌توان گرفت و یک نتیجه نادرست و سوئینبرن دومی را اتخاذ کرده است:

- نتیجه درست: اگر خدا وجود داشته باشد خداپاوران تکالیف نهایی بیشتری از خداپاوران خواهند داشت.
- نتیجه نادرست: اگر خدا وجود داشته باشد، خداپاوران تکالیف اخلاقی بیشتری از خداپاوران خواهند داشت.

مسئلاً خداپاورانی که به وجود خدایی خیرخواه و منعم باور دارند تکالیف بیشتری خواهند داشت و زیست دنیایی آن‌ها با خداپاوران متفاوت خواهد بود. اما این تفاوت در وظایف اخلاقی

۳۶. «نخستین و واضح‌ترین شیوه سپاس‌گزاری از منعم تبعیت از اوامر اوست».

Swinburne, "What Difference Does God Make to Morality?", 156.

37. Swinburne, "God and Morality," 12.

آیا خدا در اخلاق نقشی دارد؟ نقدی بر ریچارد سوئینبرن / عباس نژاد ۶۸

نیست. اصول کلی اخلاقی به نظر سوئینبرن ربطی به خدا ندارد و خدا باوران و خدا ناباوران در این امر مشترک هستند. خداوند از آن رو که منعم است ممکن است تکالیفی را بر دوش مؤمنان بگذارد، اما این تکالیف دو ویژگی دارند:

- نباید با احکام ضروری اخلاق تعارض داشته باشند (که سوئینبرن این مطلب را قبول دارد).
- این تکالیف وجوب شرعی دارند نه اخلاقی.

خداوند می‌تواند امر کند که در فلان روز به بهمان شیوه عبادت کنید و شاید این امر برای خدا باوران الزامی باشد (مثلاً به دلیل وجوب شکر منعم) اما سنخ این حکم اخلاقی نیست. توضیح اینکه انسان منابع هنجارساز مختلفی دارد. اخلاق، مصلحت‌اندیشی، قانون، آداب و رسوم و برای مؤمنان شرع (وحی) برخی از این منابعی هستند که می‌توانند باید و نباید صادر کنند. ممکن است حکم صادر شده از سوی هر کدام از این منابع با منبع دیگر ناسازگار باشد؛ مثلاً ممکن است قانوناً موظف به انجام دادن کاری باشیم، ولی اخلاقاً موظف به انجام ندادن آن. یا ممکن است آداب و رسوم انجام دادن کاری را ممنوع بدانند، ولی اخلاق یا قانون انجام دادن همان کار را الزامی بدانند. تکلیف نهایی فرد بسته به قوت و ضعف دلایل هر کدام از این منابع و ارزشی است که به هر کدام از منابع می‌دهد. مثلاً یک رویکرد این است که در ناسازگاری احکام نهایی این منابع، همواره سخن اخلاق فصل‌الخطاب است. از این دیدگاه به «عقل‌گرایی اخلاقی» (Moral Rationalism) یا «غالب بودن اخلاق» (Moral Overridingness) تعبیر می‌شود.^{۳۸} در موضوع محل بحث هم به نظر می‌رسد اخلاق با روش خاص خودش (که از نظر سوئینبرن تعادل تأملی است) به احکامی اخلاقی می‌رسد، شرع نیز احکامی صادر می‌کند که به نظر سوئینبرن نباید با احکام ضروری اخلاق در تعارض باشد. وقتی بین احکام عقل و شرع تعارضی نیست، طبیعتاً برای معتقدان به شرع علاوه بر تکالیف اخلاقی، تکالیفی شرعی هم وجود خواهد داشت، اما سنخ این تکالیف اخلاقی نیست.

ممکن است کسی بگوید دلیل تبعیت از شرع (وجوب شکر منعم) اخلاقی است و این باعث می‌شود احکام شارع نیز سنخ اخلاقی داشته باشند. به نظر می‌رسد این توضیح پذیرفتنی نیست.

۳۸. برای مطالعه بیشتر در این باره:

J. Gert, "Overridingness, moral," In *The international encyclopedia of ethics*, Edited by LaFollette (Hoboken: Wiley-Blackwell, 2013); Alfred Archer, "Moral Rationalism without Overridingness," *Ratio* 27, No. 1 (2013):100-114.

منبع اول به فارسی نیز ترجمه شده است.

جامشوا گرت، «اولویت اخلاق»، ترجمه سید محسن اسلامی، دوفصلنامه علمی تخصصی الهیات، شماره ۹ (۱۴۰۲): ۴۹-۵۹.

اگر چنین باشد، قانون و شرع به اخلاق فروکاسته می‌شوند. فرض کنید دلیل اخلاقی داشته باشیم (مثلاً وجوب شکر منعم) که باید از پدر و مادر تبعیت کنیم. حال مادر به فرزند امر می‌کند که در ساعت پنج به نانوائی برو و برای خانه نان بخر. آیا سنخ این حکم اخلاقی است؟ یا فرض کنید دلیل اخلاقی داشته باشیم که از قوانین حقوقی جامعه که حاصل قرارداد اجتماعی است تبعیت کنیم. حال قانون امر می‌کند که سبقت از سمت راست ممنوع است، آیا حکم ممنوعیت سبقت از سمت راست سرشتی اخلاقی دارد؟ به نظر می‌رسد چنین نیست. اگر همین که برای تبعیت از کسی دلیل اخلاقی داشته باشیم، باعث شود تک‌تک فرمان‌های صادرشده از آن فرد نیز فرمان اخلاقی محسوب شود، تمام احکام شرعی و قانونی به اخلاق فروکاسته می‌شوند. به نظر می‌رسد اساساً قاعده لزوم سبقت از سمت راست سرشتی قانونی دارد، حتی اگر رعایت نکردن آن باعث بی‌توجهی به دلیلی اخلاقی هم باشد. همچنین به نظر می‌رسد لزوم انجام دادن عمل حج با شروط خاص خود، حکمی شرعی باشد، حتی اگر انجام ندادن آن (برای مؤمنانی که به وجود خدا باور دارند) با واسطه و به نحوی باعث بی‌توجهی به دلیلی اخلاقی باشد. به‌طور کلی، اینکه چیزی اهمیت اخلاقی داشته باشد، یا به نفعش دلیل اخلاقی وجود داشته باشد باعث نمی‌شود سرشت آن هم اخلاقی باشد.^{۳۹}

عنوان یکی از مقالات سوئینبرن این است که «خدا چه تفاوتی در اخلاق ایجاد می‌کند؟». به نظر می‌رسد همه آنچه سوئینبرن نشان می‌دهد این است که خدا در زندگی و تکالیف نهایی مؤمنان تفاوت ایجاد می‌کند و ادله او برای نشان دادن نقش خدا در اخلاق کافی نیست.

اصلاً فرض کنید که مدعای سوئینبرن درست باشد و اگر خدا وجود داشته باشد به تکالیف باورمندان به خدا احکامی تحت عنوان احکام امکانی اخلاقی اضافه می‌شود و این احکام واقعاً سنخ اخلاقی دارند. پرسش این است که سوئینبرن با این مدعا چه مسئله‌ای را حل می‌کند. بنا بر مبنای سوئینبرن، قاعده وجوب تبعیت از فرمان‌های منعم مطلق نیست و اگر فرضاً خدا حکمی خلاف احکام ضروری اخلاق داد، ما نباید از حکم خدا تبعیت کنیم. البته او معتقد است اصلاً خدا نمی‌تواند حکمی خلاف احکام ضروری اخلاق صادر کند:

حقوقی که پدر و مادر در قبال فرزند دارند محدود است و مثلاً حق ندارند به فرزند امر کنند که روز و شب خدمتکار آن‌ها باشند و لذا از جایی به بعد اوامر احتمالی آن‌ها هیچ الزامی به وجود

۳۹. یا فرض کنید فقیهی معتقد باشد برای رعایت قوانین دولت جمهوری اسلامی دلیل شرعی داریم. در این صورت اگر همین دلیل باعث شود تک‌تک قوانین دولت قانون شرع به حساب بیایند، کل قوانین دولتی و حکومتی به قوانین شرعی فروکاسته می‌شود.

آیا خدا در اخلاق نقشی دارد؟ نقدی بر ریچارد سوئینبرن / عباس نژاد ۶۳

نخواهد آورد. به همین ترتیب ... به نظر من حق خدا بر گردن ما نیز محدود است و خدا نمی‌تواند فرمان دهد کاری را انجام دهیم که (به واسطه حقیقت ضروری اخلاق) موظف به انجام ندادن آن کار هستیم؛ مثلاً نمی‌تواند فرمان دهد که کودکی را به قصد تفریح شکنجه دهیم.^{۴۰}

مخاطب سوئینبرن یا خداپاوران هستند یا خداپاواران. به نظر می‌رسد سوئینبرن مسئله‌ای را برای خداپاواران حل نمی‌کند. او موافق است که قواعد کلی اخلاق (احکام ضروری) مستقل از خدا وجود دارند و همه (خداپاوران و خداپاواران) می‌توانند با گفت‌وگو اختلافات احتمالی درباره این قواعد را حل کنند. از آن‌رو که خداپاواران به خدا باور ندارند، احکام امکانی اخلاق که خدا در آن‌ها نقش دارد برای آن‌ها حجیت ندارد. لذا مدعی سوئینبرن به درد مقابله با خداپاوار نمی‌خورد. برخی از افرادی که می‌خواهند برای خدا در اخلاق نقشی در نظر بگیرند به نحوی این کار را می‌کنند که می‌توان پس از آن استدلالی اخلاقی به نفع وجود خدا ساخت. مثلاً کریگ با اینکه معتقد است باور به وجود خدا برای اخلاقی زیستن ضروری نیست، نشان می‌دهد بدون وجود خدا اخلاق بنیان مستحکمی نخواهد داشت؛ لذا اگر کسی می‌خواهد اخلاق بنیاد مستحکم داشته باشد، باید خدا را قبول داشته باشد. او معتقد است بدیل خداپاوری، نهیلیسم اخلاقی است و گزینه سوم مطرح‌شده، یعنی اومانسیسم، نمی‌تواند بنیانی برای اخلاق درست کند. لذا اگر خداپاوری درست نباشد ما دچار نهیلیسم اخلاقی می‌شویم^{۴۱}. مشخص است که کریگ با این نقشی که برای خدا در اخلاق باز می‌کند می‌تواند استدلالی اخلاقی به نفع وجود خداوند هم بسازد.^{۴۲} اگر مقدمات کریگ درست باشد، می‌توان چنین استدلالی به نفع وجود خدا ساخت. اما اگر مقدمات سوئینبرن درست باشد (که نشان دادیم درست نیست) باز هم نمی‌توان از این مقدمات به نفع وجود خدا استدلال ساخت.^{۴۳} در واقع، نقشی که سوئینبرن برای خدا در اخلاق قائل می‌شود به قدری نیست که نیاز باشد خداپاواران تغییر موضع دهند.

حال فرض کنیم مخاطب سوئینبرن خداپاواران باشد. خداپاواران پیش از خواندن مطالب سوئینبرن معتقد بودند خداوند تکالیفی روش دوش آن‌ها گذاشته است که آن‌ها موظف‌اند آن را رعایت کنند. حال سوئینبرن می‌خواهد نشان دهد این تکالیف جزء احکام امکانی اخلاق است. بر فرض که او موفق باشد، چه تغییری در حال مؤمنان پدید خواهد آمد؟ آن‌ها پیش‌تر معتقد بودند

40. Swinburne, "What Difference Does God Make to Morality?", 156; Swinburne, "God and Morality," 11.

41. Kurtz & Craig, "The Kurtz/Craig Debate: Is Goodness without God Good Enough?", 33.

۴۲. رگزیسکی نیز می‌کوشد به نحوی برای خدا در اخلاق نقش در نظر بگیرد که استدلالی عملی به نفع وجود خدا بسازد.

Linda Zagzebski, "Does Ethics Need God?," *Faith and Philosophy* 4, No. 3 (1987): 294-303.

۴۳. آرمسترانگ درباره علت خداپاوری نکته جالبی دارد و می‌گوید بسیاری از خداپاواران از آن‌رو خداپاوار هستند که فکر

می‌کنند اخلاق به نحوی وابسته به خداست.

Walter Armstrong, *Morality Without God?* (Oxford: Oxford University Press, 2009), 11.

باید فلان عبادت را انجام دهند به عنوان تکلیفی شرعی، حتی اگر پس از خواندن مطالب سوئینبرن متوجه شوند که این تکلیف شرعی نیست، بلکه اخلاقی است، تفاوتی به حالشان ندارد.

شاید از همین روست که آرمسترانگ در کتابی که درباره اخلاق بدون خدا نوشته است دیدگاه سوئینبرن را جدی نمی‌گیرد. او نظریه سوئینبرن را امر الهی محدود می‌نامد به همان معنا که توضیح دادیم؛ یعنی معتقد است بعضی از احکام الهی وابسته به فرمان خدا نیستند و برخی وابسته هستند. از نظر آرمسترانگ، این نظریه نشان نمی‌دهد «اگر خدا نباشد، همه چیز مجاز است» و لذا چندان تأثیری ندارد و او نیز در نقد نظریات، از این نظریه بحث نمی‌کند.^{۴۴}

۲-۳. نقد نقش خدا در تبدیل وضعیت برخی احکام

تبدیل وضعیت پنج‌گانه احکام اخلاقی، دیگر نقش خدا در اخلاق از نظر سوئینبرن است. با توضیحی که در بخش قبل داده شد می‌توان درباره این نقش هم مطلبی مشابه گفت. اخلاق با روش مستقل خود به این نتیجه می‌رسد که فلان کار باید فراوظیفه باشد (یعنی نه واجب باشد، نه مباح و مکروه و...) . خدا می‌تواند کار اخلاقاً فراوظیفه را شرعاً وظیفه گرداند. در این حالت، وقتی حکم منابع هنجارساز مختلف را در نظر می‌گیریم تا به تکلیف نهایی خود پی ببریم، تعارضی بین حکم اخلاق و شرع نیست و لذا اگر شرع برای فرد منبع موجه هنجارساز باشد، آن کار در تکلیف نهایی برای او وظیفه خواهد بود. اما این‌طور نیست که خدا کاری اخلاقاً فراوظیفه را اخلاقاً وظیفه گرداند. در مثال تبدیل مباح اخلاقی به ممنوع، یا مکروه اخلاقی به ممنوع نیز سخن همین است.

از پیامبر نقل شده است: «إِنَّ اللَّهَ يَحِبُّ أَنْ يُؤَخَذَ بِرُخَصِهِ كَمَا يَحِبُّ أَنْ يُؤَخَذَ بِعَزَائِمِهِ»^{۴۵} خداوند دوست دارد رخصت‌هایش به کار بسته شود، همچنان که دوست دارد فرایضش انجام پذیرد». همچنین از امام علی نقل شده است: «إِنَّ اللَّهَ [تَعَالَى] افْتَرَضَ عَلَيْكُمْ فَرَائِضَ فَلَا تُضَيَعُوهَا، وَ حَدَّ لَكُمْ حُدُوداً فَلَا تَعْتَدُوهَا، وَ نَهَاكُمْ عَنْ أَشْيَاءَ فَلَا تَتَّبِعُوهَا، وَ سَكَتَ لَكُمْ عَنْ أَشْيَاءَ وَ لَمْ يَدْعُهَا نَسِياناً فَلَا تَتَكَلَّفُوهَا»^{۴۶} همانا خدا بر عهده شما واجب‌هایی نهاده، آن را ضایع مکنید و حدودی برایتان نهاده از آن مگذرید و از چیزهایی بازداشته، حرمت آن را مشکندید و چیزهایی را برای شما نگفته و آن را از روی فراموشی وانگذارده، پس خود را درباره آن به رنج می‌فکنید». همان‌طور که رخصت‌های شرع باید شرعاً رخصت بماند نه اینکه واجب یا حرام تلقی شود، رخصت‌های اخلاق نیز همین وضع را دارد.

44. Armstrong, *Morality Without God?*, 96.

۴۵ . محمدبن حسن حر عاملی، وسائل الشیعه، جلد ۱۶ (قم: آل‌البیت لإحياء التراث، ۱۴۱۶)، ۲۳۲.

۴۶ . حسن‌بن‌محمد شریف رضی، نهج البلاغه، تحقیق: صبحی صالح (بیروت: دارالکتاب البنانی، بی‌تا)، حکمت ۱۰۵.

سوئینرن که به استقلال بخش مهمی از اخلاق از خدا اعتقاد دارد و روش تعادل تأملی را برای اخلاق به رسمیت می‌شناسد، باید معتقد باشد که فراوظیفه‌های اخلاق، یا مباحات و مکروهات اخلاق نیز بنا به دلیلی فراوظیفه، مباح و مکروه شده‌اند و باید این وضع آن‌ها را محترم دانست. اگر اخلاق با روش مخصوص به خود به این نتیجه رسیده است که فلان کار فراوظیفه است، یعنی با بررسی های اخلاقی مشخص شده که دلایل له آن عمل به حدی نیست که وظیفه شود، یا اگر آن کار وظیفه تلقی شود مطالبات بسیار دارد و برای پرهیز از مسئله پرمطالبگی در اخلاق، باید آن را فراوظیفه دانست. فراوظیفه در اخلاق بحث مستقلی است و اخلاق برای فراوظیفه اعلام کردن کاری ملاحظات متعددی را در نظر می‌گیرد.^{۴۷} لذا به راحتی و بدون در نظر گرفتن آن ملاحظات و مسائل نمی‌شود عمل اخلاقاً فراوظیفه را اخلاقاً وظیفه اعلام کرد. البته ممکن است اخلاق پژوهان تصمیم نهایی خود را درباره عملی اعلام کنند و بگویند از نظر ما این عمل باید فراوظیفه باشد، شرع نیز تصمیم نهایی اش را درباره همان عمل اعلام کند و بگوید از نظر من این عمل باید وظیفه باشد، و در سبک و سنگین کردن احکام حوزه های هنجاری مختلف، ممکن است فرد به این نتیجه رسد که تکلیف نهایی و از جمیع شرایط او این است که این کار را الزاماً انجام دهد. به عبارت دیگر، به نظر من خدا ممکن است برخی از کارهایی را که اخلاق فراوظیفه می‌داند برای مؤمنان واجب کند، اما این وجوب شرعی است، و نه اخلاقی، و این به معنای مشارکت خدا در اخلاق نیست. اینکه می‌گوییم این حکم شرعی است، نه اخلاقی، به این معنا نیست که تبعیت از آن معقول نیست، بلکه با همان توضیح تفکیک منابع هنجارساز ممکن است معقول باشد در اینجا به الزام شرع عمل کنیم نه رخصت اخلاق.

۳-۳. نقد نقش خدا در فهم واقعیات ضروری اخلاق

گذشت که سوئینرن واقعیات ضروری اخلاق را مستقل از خدا می‌داند. با این حال، گاهی تلاش می‌کند بگوید فرمان خدا در فهم واقعیات ضروری اخلاق رهنماست. اگر مقام کشف (دستیابی) را از مقام داوری (ارزیابی) جدا کنیم، استقلال اخلاق از سایر علوم و همچنین فرمان خدا مربوط به مقام داوری است؛ یعنی اگر داور نهایی اخلاق باشد و نه خدا، اخلاق مستقل از فرمان خداست. با این توضیح به نظر می‌رسد حتی اگر خدا در فهم واقعیات ضروری اخلاق کمک کند، به استقلال اخلاق لطمه‌ای وارد نمی‌شود. تاریخ، جامعه‌شناسی و سایر علوم نیز در فهم واقعیات اخلاق می‌توانند کمک کنند. در مقام کشف و ارائه داده‌ها همه علوم می‌توانند نقش داشته باشند، اما روش ارزیابی این داده‌ها روش مخصوص اخلاق (به عقیده سوئینرن تعادل تأملی) است.

۴۷. برای مطالعه بیشتر درباره مسئله فراوظیفه به فارسی: سید محسن اسلامی، «احتیاط در فراوظیفه»، فصلنامه اندیشه فلسفی، ۴، شماره ۱ (۱۴۰۲): ۶۱-۶۹.

۴. نتیجه

برخی خداباوران تمایل دارند به نوعی پای خدا را در اخلاق باز کنند. سوئینبرن نیز از این گروه است و با اینکه سراغ دیدگاه‌های افراطی از نقش خدا در اخلاق (مانند نظریه امر الهی) نمی‌رود، می‌کوشد به نوعی نشان دهد خدا در اخلاق نقش‌آفرین است. در این مقاله دیدگاه سوئینبرن در باب سرشت احکام اخلاقی و چگونگی نقش‌آفرینی خدا در اخلاق را تبیین کردم. مشخص شد که دست‌کم سوئینبرن به سه شکل می‌خواهد پای خدا را در اخلاق باز کند. پس از تبیین این سه نوع نقش‌آفرینی خدا در اخلاق، آن‌ها را نقد کردم. مقدمات سوئینبرن حداکثر نشان می‌دهد انسان خدا باور تکالیف نهایی بیشتری از انسان خدا ناپا باور دارد، اما نشان نمی‌دهد انسان خدا باور اخلاقی غنی‌تر یا تکالیف اخلاقی بیشتری هم دارد. به بیان دیگر، اگر چنانکه آرمسترانگ گفت، بسیاری از خدا باوران از آن رو خدا باور هستند که فکر می‌کنند اخلاق به نحوی وابسته به خداست، وابستگی‌هایی که سوئینبرن به آن‌ها اشاره می‌کند به حدی نیستند که بتوانند خدا ناپا باور را قانع کنند به سمت خدا باوری بروند یا دلیل خوبی به خدا باور برای حفظ موضعش بدهند. در این مقاله نشان دادم حتی اگر مدعیات سوئینبرن درست باشد، نه هیچ تفاوتی در زندگی خدا ناپا باور ایجاد خواهد شد و نه هیچ تفاوتی در زندگی خدا باور.^{۴۸}

۴۸. از داور ناشناس مجله برای نکات و پیشنهادهايش سپاس گزارم.

آیا خدا در اخلاق نقشی دارد؟ نقدی بر ریچارد سوئینرن / عباس نژاد ۶۷

سیاهه منابع

الف- منابع فارسی:

اسلامی، سید محسن. «احتیاط در فراوظیفه»، فصلنامه اندیشه فلسفی ۴، شماره ۱ (۱۴۰۲): ۶۱-۶۹.
اسلامی، سید محسن. «وجه دیگر مسئله دین و اخلاق: از وابستگی تا تنش»، در دست انتشار (۱۴۰۴).
برگ، جانانان. «پی‌ریزی اخلاق بر مبنای دین»، ترجمه محسن جوادی، در نقد و نظر ۴، شماره ۱۳-۱۴ (۱۳۷۶): ۲۱۸-۲۰۴.

حر عاملی، محمدین حسن. وسائل الشیعه. قم: آل‌البیت لإحياء التراث، ۱۴۱۶.
شریف رضی، حسن بن محمد. نهج البلاغه. محقق: صبحی صالح. بیروت: دارالکتاب البنانی، [بی تا].
طاعتی جلیسه، ام‌البینین، و میثم مولایی. «امر الهی و الزام اخلاقی؛ بررسی و نقد رابطه دین و اخلاق از نگاه ریچارد سوئینرن»، اخلاق پژوهی ۲، شماره ۶ (۱۳۹۹): ۱۱۹-۱۴۳.
کرمی، محمد، و حبیب‌الله دانش‌شهرکی. «بررسی و نقد نظریه علم دینی عبدالله جوادی آملی»، پژوهش‌های فلسفی کلامی ۱۸، شماره ۲ (۱۳۹۵): ۱۰۷-۱۲۸.

گرت، جاشوا. «اولویت اخلاق»، ترجمه سید محسن اسلامی، دوفصلنامه علمی تخصصی الهیات ۵، شماره ۹ (۱۴۰۲): ۴۹-۵۹.

گنسلر، هری. اخلاق و دین. ترجمه ایمان عباس‌نژاد. نشر کرگدن، ۱۴۰۲.

ب- منابع لاتین:

Abbasnejad, Iman. "al-Ghazālī's Account of Prepositional Gratitude." The 12th TMU Student Philosophy Conference Department of Philosophy at Tarbiat Modares University. Forthcoming, 2026.

Archer, Alfred. "Moral Rationalism without Overridingness." *Ratio* 27, No. 1 (2013): 100-114.

Armstrong, Walter. *Morality Without God?*. Oxford: Oxford University Press, 2009.

Berg, Jonathan. "How Could Ethics Depend on Religion?." In *A Companion to Ethics*, Edited by Peter Singer, Vol. 4, Iss. 3. USA: Blackwell. Christian Philosophers, 1991.

Driver, Julia. "The suberogatory." *Australasian Journal of Philosophy* 70, No. 3 (1992): 286-295

Gert, J. "Overridingness, moral." In *The international encyclopedia of ethics*, Edited by LaFollette. Hoboken: Wiley-Blackwell, 2013.

- Kurtz, Paul, & William Lane Craig. "The Kurtz/Craig Debate: Is Goodness without God Good Enough?." In *Is Goodness without God Good Enough? A Debate on Faith, Secularism, and Ethics*, Edited by Robert K. Garcia and Nathan L. King. Lanham, Md: Rowman & Littlefield Publishers, 2009.
- Swinburne, R. G. *The Concept of Miracle*. London: Macmillan, 1968.
- Swinburne, R. G. "The Objectivity of Morality." *Philosophy* 51 No. 195 (1976): 5-20.
- Swinburne, R. G. *The Coherence of Theism*. Oxford: Oxford University Press, 1977.
- Swinburne, R. G. *Faith and Reason*. Oxford: Oxford University Press, 1981.
- Swinburne, R. G. *The Existence of God*. New York: Oxford University Press, 2004.
- Swinburne, R. G. "God and Morality." *Think* 7, No. 20 (2008): 7-15.
- Swinburne, R. G. "What Difference Does God Make to Morality?." In *Is Goodness without God Good Enough? A Debate on Faith, Secularism, and Ethics*, Edited by Robert K. Garcia and Nathan L. King. Rowman & Littlefield Publishers, 2009.
- Swinburne, R. G. "How God Makes Life a Lot More Meaningful." In *God and Meaning: New Essays*, Edited by Joshua W. Seachris and Stewart Goetz. New York: Bloomsbury Academic, 2016.
- Zagzebski, Linda. "Does Ethics Need God?." *Faith and Philosophy* 4, No. 3 (1987): 294-303.